



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلی الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

بحث ما در رابطه با حجیت اخبار آحاد در احکام فقهی و آنچه که نتیجه آن تعذیر و تنجیز است، منتهی شد به اینکه خبر نمی تواند مبتنی بر خلاف واقع باشد به این معنا که حکم فقهی، مبنی بر خلاف واقعیت باشد بلکه در مواردی که خلاف واقع احساس شود، جزم به عدم حجیت آن کلام پیدا می شود.

به مناسبت، به دو مورد اشاره کردیم که ممکن است توهم شود که حکم شرعی مبتنی بر خلاف واقع است و در عین حال، اعتبار دارد. بحث منحصر در این دو مورد نیست و این دو مورد به عنوان مثال ذکر شد. و اشاره شد به اینکه تبیین حقیقت این دو مورد، نیاز به بیانی دارد که گویای این مطلب است که تعبد در مورد علم به خلاف و جزم به بطلان، معقول نیست و واقع هم نیست. و تعبد در این دو موردی که ذکر شد، مبتنی بر خلاف واقع نمی باشد.

این دو مورد عبارت بودند از: ۱. قضیه طلوع و غروب و زوال خورشید و مواردی از این قبیل که گفته می شد این کلمات مبتنی بر خلاف واقعیت است یعنی حرکت خورشید، در حالی که زمین حرکت می کند نه خورشید. و حرکت زمین است که طلوع و غروب و زوال خورشید را پدید می آورد ۲. مورد بعدی مراحل تکون جنین بود.

نسبت به مسئله طلوع و غروب خورشید، یک بحث لغوی عامی را مطرح کردیم و عرض ما این بود در ناحیه مفهوم لغت، نباید بین مفاهیم لغات و بین ملازمات آن خلط شود. مفهوم لغت امری است و ملازمات آن مفهوم از جمله اسباب، امر دیگری است و اینگونه نیست که ملازمات داخل در مدلول استعمالی کلمه باشند. بر همین اساس در مثل طلوع خورشید گفتیم که ولو علت طلوع در واقع حرکت زمین است اما حرکت زمین داخل در مفهوم کلمه طلوع نیست تا چه رسد به تخیل مردم که طلوع به واسطه حرکت خورشید است و لذا در این موارد، نه نسبت به متکلم عالم به غیب و عالم به حقیقت، کذب اتفاق می افتد و نه جهلی خواهد بود چون این علل و ملازمات داخل در مفاهیم استعمالی کلمات نیستند.

گفتیم که طلوع خورشید به معنای تابش آفتاب، بعد از شب است مردم خیال می کنند تابش خورشید به واسطه حرکت خورشید اتفاق می افتد، معنای آن این نیست که عبارت «طلعت الشمس» متضمن دلالت بر حرکت خورشید در خروج از افق است تا گفته شود مثل خداوند متعال که عالم به همه امور است اگر بخواهد این کلمه را استعمال کند خلاف حق گفته است یا مستلزم جهل و کذب است.

«غروب خورشید» به معنای استتار قرص خورشید از تابش، بعد از روز است مردم خیال می کنند این به واسطه حرکت خورشید است اما معنای کلمه «غربت الشمس» این نیست که خورشید حرکت فرو رفتنی داشت و در افق فرو رفت تا استعمال این به واسطه خداوند متعال مستلزم جهل یا کذب باشد بلکه معنای غروب خورشید عبارت است از: زوال تابش بعد از روز، و این اعم است از اینکه به مانعیت افق شکل بگیرد یا به فرو رفتن خورشید در افق. هر کدام از ایندو که باشد داخل در مفهوم کلمه نیست و لذا در این استعمالات، نه مجاز و مسامحه ای صورت گرفته است و نه مستلزم کذب و جهل است. در حقیقت آنچه مفهوم لغت است یک معنایی است که سبب آن (که خارج از مفهوم لغت است) در نظر مردم چیزی است که ممکن است در واقع چیز دیگری باشد. و گفتیم علل و ملازمات داخل در مفهوم استعمالی کلمات نیستند.

نسبت به لوازم و ملازمات، موارد متعددی را اشاره کردیم مثلاً استناد فعل به فاعل، گاهی به صدور است و گاهی به حلول است. گاهی فعل، مثل نصر، ضرب و قتل است در اینجا استناد فعل به فاعل به صدور است و گاهی مثل مات و مرض



است که استناد فعل به فاعل، به حلول است. در فعل قَتَلَ، یعنی قتل از این شخص صادر شد و فاعل قتل است اما در فعل مرض، ایجاد کننده مرض، این شخص نیست.

غرض این است که به حسب لغت، فاعل فعل کسی است که ماده به او استناد دارد آیا این استناد به نحو حلول است یا صدور؟ نوع استناد اعم است در برخی موارد مثل نَصَرَ، استناد به صدور است و در برخی از موارد مثل مَرَضَ، به حلول است. نحوه استناد، داخل در مفهوم کلمه نیست.

این افعال، دلالت بر کیفیت انتساب ندارند. حقیقت قَتَلَ این است که فعل از فاعل صادر شود نه از این باب که فعل به دلالت وضعی و لغوی بر آن دلالت دارد. و همچنین حقیقت مَرَضَ به حلول است و واقعیت آن به این است که دیگری در او ایجاد مرض می کند. فاعل در مَرَضَ، به این معنا نیست که سبب ایجاد مرض باشد در برخی موارد فاعل، سبب است و در برخی موارد فاعل، سبب نیست. فعل هیچ دلالتی بر سبب بودن یا سبب نبودن فاعل، ندارد. اینها جزء مفاهیم کلمه نمی باشند. گاهی اوقات، فعل اختیاری است و گاهی اوقات غیر اختیاری است گاهی فعل، اضطراری و گاهی اختیاری است در تمام این موارد، استعمال فعل، استعمال حقیقی است و به لحاظ یک مفهوم عام است.

آنجایی که فعل اختیاری است مثل «صلّ»، یا جایی که فعل خارج از اختیار است مثل «مات»، یا آنجایی که فعل اکراهی است یا اضطراری است، هیچ کدام از این خصوصیات، داخل در معنای کلمه نیستند. مثلاً صدور اختیاری فعل، جزء مفهوم کلمه نیست کما اینکه موارد صدور فعل به صورت جبری هم داخل در مفهوم کلمه نیست تا چه رسد به خصوصیتی مثل اضطرار و اکراه، که اتفاقیه است.

بر همین اساس است که در مواردی مثل اضطرار و اکراه، به اطلاق حکم استناد می شود و حکم در موارد اختیار و غیر اختیار ثابت می شود. در «مَنْ أَتْلَفَ مَالَهُ الْغَيْرُ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» فرقی نمی کند به اختیار اتلاف کرده باشد یا غیر آن، در هر دو صورت ضامن است چون ولو احياناً فرض شود که فعل، فعل اختیاری است اما حیثیت اختیار داخل در معنای کلمه نیست. یا مثلاً دلیل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»^۱ شامل بیع اضطراری و اکراهی هم می شود چون صدور فعل به صورت اختیاری داخل در مفهوم بیع نیست. معامله شخص مضطر صحیح است چون مندرج در اطلاق است با فرض این که حدیث رفع شامل بیع مضطر نمی شود چون خلاف امتنان است.

مثلاً کسی از روی اکراه شخصی را بکشد حکم او قصاص است چون مندرج در اطلاقاتی مانند «مَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»^۲ است و حیثیت اختیار و اضطرار، داخل در کلمه قَتَلَ نیست.

قضیه طلوع و غروب خورشید هم به این صورت است و آن خصوصیات، داخل در معنا نیستند. مردم فکر می کنند طلوع خورشید به سبب حرکت خورشید است حال اگر با سبب دیگری طلوع خورشید محقق شود آیا طلوع خورشید نخواهد بود؟ مثالی که برخی از بزرگان ذکر کرده اند این است که اگر انسان در جهت طلوع خورشید با یک وسیله ای حرکت کند و زودتر از زمان طبیعی خورشید، خورشید بر او طلوع کند، در اینصورت نماز صبح انسان قضا شده است. آیا ادله ای که می گوید زمانی که خورشید طلوع کند وقت نماز صبح تمام شده است، شامل انسانی که با هواپیما در جهت طلوع خورشید

^۱. بقره: ۲۷۵.

^۲. اسراء: ۳۳.



حرکت کند، نمی شود؟ یا اینکه اگر انسان با هواپیما در جهتی حرکت کند که شب زودتر از زمان طبیعی آن محقق شود، آیا وقت نماز مغرب، داخل نشده است؟ آیا وقت افطار محقق نشده است؟

در حقیقت فقه در این موارد، به حسب اطلاق طلوع و غروب، آثار را بار می کنند. شارع مقدس، موضوع حکم را طلوع قرار داده است. طلوع با هر سببی محقق شود ولو غیر آن سببی باشد که مردم تخیل می کنند، حکم بر آن بار می شود و تابع تخیل مردم نمی باشد و تخیلات مردم، قید برای ادله احکام ایجاد نمی کند. اینکه مردم تخیل می کردند سفر با وسیله سریع، ممکن نیست، باعث مقید شدن ادله قصر نماز مانند «وَإِذَا صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»^۱، به سفر با وسائل قدیم نمی شود چون آنچه که موضوع حکم قرار گرفته است سفر است و سفر یک موضوع عامی است و شامل سفر با وسائل سریع هم می شود.

بنابراین نه در ادله فقهی، بواسطه تخیل خلاف واقع از ناحیه مردم، تقییدی ایجاد می شود و نه مستلزم کذب و جهل برای متکلم به این کلمات است. لذا این شبهه از این جهت است که تخیلات مردم را داخل در مفهوم کلمه دانسته اند در حالی که تخیل مردم در ناحیه اسباب، ملازمات و مقارنات اتفاقی، خارج از مفاهیم کلمات است.

جواب شبهه نسبت به مثال مراحل تکون جنین

شبهه این بود که مراحل تکون جنین، به لحاظ یافته های علمی، متفاوت است با مراحل تکون جنین، که در متون فقهی آمده است. تکون جنین در متون فقهی به این صورت آمده است که مثلاً مرحله نطفه، چهل روز است در حالی که طبق یافته های علمی، جنین در کمتر از چهل روز، تکامل در اعضا و جوارح پیدا می کند هر چند در مقیاس کوچک. بنابراین آیا می توان گفت این متون، با اینکه خلاف واقع است، اعتبار دارد؟

این شبهه، ناشی از غفلت در حقیقت مستفاد از متون دینی است. متنی دینی که در اینجا وجود دارد، یکی متن قرآن است و یکی متن روایات، متن آیه قرآن به این صورت است: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۲ در هیچ یک از متون آیات، این مراحل، تحدید به مدت و زمان نشده است. در روایات، این مراحل، تحدید به زمان شده است و فرموده که هر کدام از نطفه و علقه و مضغه، چهل روز است. شبهه از این متون نشأت می گیرد و گفته می شود این متون با واقعیت سازگار نیست. ما در جای خودش، دو جواب به این شبهه داده ایم:

جواب اول

این جنینی که بعد از گذشت سی روز، در سونوگرافی و عکس زنده از جنین، نشان می دهند، این جنین از نظر وزن، حدود سه تا پنج گرم است و در حد سه تا پنج سانتی متر است و در برخی از آن مراحل حتی با چشم عادی به راحتی قابل مشاهده نیست. این جنین در مقیاس کوچک، اندام ها در او شکل گرفته است و شکل انسان کوچک در آن تحقق پیدا

۱. نساء: ۱۰۱.

۲. مؤمنون: ۱۴.



کرده است و ما این را انکار نمی کنیم. آیا مشکلی دارد که ما از این، به نطفه تعبیر کنیم؟ مگر باید نطفه طوری باشد که صورت انسان در آن نباشد؟ مثلاً اگر به یک خمیر، شکل خاصی مثل انسان بدهند، آیا از خمیر بودن خارج می شود؟ نطفه به حسب روایات، «ماء» است همان مایع غلیظی که تعبیر روایت این است «فَقَالَ النَّطْفَةُ تَكُونُ بَيْضًا مِثْلَ النَّخَامَةِ الْغَلِيظَةِ»^۱ نطفه مثل خلط غلیظ است. نطفه درست است که به آن شکل داده شده است اما هنوز به حالت مایع غلیظ و خلط گونه است هنوز تبدیل به یک جسم محکمی مثل گوشت، نشده است. آیا اشکالی دارد نطفه در عین ماء بودن، شکلی هم داشته باشد؟ نطفه بعد از یک ماه تا چهل روز، تشکلاتی پیدا می کند و تمام اندام های یک انسان را به خود می گیرد اما هنوز یک جسم با صلابت و محکم نشده است. درست است که در آن اندام تشکیل شده است اما مثل اندام یک انسان عادی، با صلابت و محکم نیست و گوشت و استخوان ندارد. استخوانها به حالت غضروفی در او شکل گرفته است اما هنوز استخوان نیست. حتی زمانی که جنین متولد می شود همه استخوانهای او به صورت استخوان با صلابت نیست. ابتدا مواد غضروفی و کمتر از آن در جنین شکل می گیرد یعنی ماده استخوان، بعد تبدیل به استخوان می شود.

معنای اینکه تا چهل روز نطفه است، آیا این است که هیچ شکلی به خود نگرفته است؟ یا به این معناست که گوشت و استخوان و خون نشده است؟ لذا طبق روایات ما تا چهل روز نطفه (نطفه در مقابل علقه) است یعنی نخامه غلیظ است در زمان متأخر از آن، تشکل دموی و خونی پیدا می کند. بعد در روایت است که چهل روز علقه است و علقه در اصطلاح پزشکی به معنای خونهای بسته و باز است. در یک مراحل شروع می کند در روایات آمده که از نقطه خون شروع می کند حالت لکه های خون در نطفه، مثل لکه های خون داخل سفیده تخم مرغ، از حالت خون نقطه شروع می شود تا به حالت علقه در می آید علقه یعنی خون بسته یا چسپنده.

این بیان اول ما بود که یک بیان ساده بود و نیازی به دقت نداشت و با بیان اول نیازی به بیان دوم نیست اما بیان دومی برای دفع این شبهه وجود دارد که دقیق تر است و آن را در جلسه بعد مطرح می کنیم. نکته: اگر انسان یکی از متون دینی را نمی تواند توجیه کند و نمی تواند آن را بفهمد، در روایات آمده است که آن را تکذیب نکنید نهایت این است که من متوجه نمی شوم. متونی که به دست ما رسیده است عموماً متونی است که با علم و واقعیت وجدانی منافات ندارد و همچنین با پیشرفته ترین نظریه های علمی جزمی، تنافی ندارد.

پرسش و پاسخ

سؤال: این آیه مبارکه که می فرماید «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ»^۲ یعنی «آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود»، این هم با یافته های علمی سازگار نیست و تشکلی منی ربطی ندارد بین صلب و ترائب باشد؟ جواب: اتفاقاً از نظر فقهی گفته می شود: یکی از اسباب قطع نسل و عدم تکون جنین، آسیب دیدن نخاع است.

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۹؛ ص ۳۱۴.

۲. طارق: ۷.



سؤال: سوره بقره آیه ۲۹ بیان کرده است خدا هر آنچه در زمین است را آفریده است و سپس آفرینش آسمان را اراده کرده است و به شکل هفت آسمان ساخته است در حالی که طبق دانش امروزه، عمر زمین کمتر از پنج میلیارد سال است اما عمر کیهان به سیزده میلیارد سال بر می گردد.

جواب: دو جواب برای این سؤال وجود دارد: ۱. کلمه «ثم» دالّ بر تراخی و ترتیب نیست و کلمه عطف است مانند «ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ»^۱ آیا اول یک شیء واقع می شود و بعداً خداوند به آن علم پیدا می کند؟ در چند مورد از استعمالات قرآنی، ثم دالّ بر تراخی نیست. بلکه در برخی موارد، به حسب وقوع خارجی تأخر وجود دارد اما اینطور نیست که تأخر داخل در مدلول کلمه «ثم» باشد ۲. جواب دومی هم وجود دارد که بعداً عرض می کنیم.

سؤال: آیا نمی توان گفت تعبیری مثل «طلعت الشمس» به این جهت است که خداوند متعال متناسب با فهم مخاطب آن روز حرف زده است چون آنها خیال می کردند که خورشید حرکت می کند خداوند متعال هم تعبیر طلوع شمس را بکار برده است آیا می توان این تعبیرات را به این صورت توجیه کرد؟

جواب: اگر مخاطبین خطا تصور می کنند و فکر می کنند خورشید حرکت می کند، آیا شارع هم باید بگوید خورشید حرکت می کند؟!

سؤال: شاید مواری را پیدا کنیم که شارع متناسب با فهم عرف حرف زده است و این تناسب را رعایت کرده است خلاف واقع نگفته است اما تناسب با فهم مخاطب را رعایت کرده است. آیا مخاطب و فهم او، در دلالت تأثیر دارد یا فقط فهم متکلم، مؤثر در دلالت است؟ این را مرحوم محقق قمی می گفتند که مشافهین در افهام هم دخالت دارند.

جواب: اینکه اعتبار خطابات مختص به مشافهین است و اینکه مفاهیمی که دیگران تلقی می کنند حجت نیست، و اینکه مشافهین (بنابر اینکه خطابات، قصد افهام به آنها مختص به مشافهین است)، آیا خطاب فقط نسبت به آنها حجت است یا اعم، یک مطلب است، بحث خلاف گویی و دروغ گویی، بحث دیگری است.

سؤال: وقتی مادر به کودک می گوید خدا تو را می بیند، انگار مقداری از تصور کودک هم مدنظر گوینده قرار گرفته است.

جواب: این تعبیر واقعیت دارد و درست است کودک فکر می کند او با چشم سر می بیند اما ما فعلاً به او چیزی نمی گوییم اما خداوند متعال می بیند «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ»^۲ مردم خیال می کنند دیدن، با چشم مادی است اما متکلم نگفته که دیدن، با چشم مادی است.

والحمد لله ربّ العالمین

۱. بقره: ۲۹: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

۲. یونس: ۴۶.

۳. علق: ۱۴.